

## نکته‌ای چند درباره شعر نظامی

سیدمرتضی میرهاشمی

سخن گفتن درباره شعر یک شاعر و شناخت علت تاثیر آن، جز از طریق تجزیه عناصر تشکیل دهنده شعر و سپس کیفیت ترکیب و تلفیق این عناصر ممکن نیست.

اگر بپذیریم که شعر گره خوردگی اندیشه و عاطفه و خیال در زبانی آهنگین است، می‌توانیم راه خویش را در تفکیک این عناصر از یکدیگر باز یابیم. اندیشه و عاطفه، خیال و زبان و آهنگ عناصر اصلی شعرند: اندیشه و عاطفه به منزله ماده و معنی و زبان و خیال و آهنگ به منزله صورت شعرند. علمای بلاغت در ترجیح یکی از این دو بر دیگری سخن بسیار گفته‌اند. عده‌ای معنی و عده‌ای صورت را اصل گرفته‌اند. اما اگر شعر هنر است صورت و لفظ نیز در آن همان اندازه ارزش و اعتبار دارد که معنی و ماده، و در ارزیابی سخن یک شاعر نمی‌توان از یکی به نفع دیگری چشم پوشید.

باری، مسائل فرعی متعددی که در حوزه هر یک از عناصر شعر قابل طرح

است، چندان متنوع و شایان دقت است که کار بررسی و سنجش سخن شاعر را بسیار دشوار و پیچیده می‌کند، بخصوص وقتی که این سنجش درباره شاعری چون نظامی صورت گیرد که شعر وی علاوه بر آنکه دارای کیفیت خاص و سرشار از نکته‌های بدیع و شایان بحث در قلمرو هر یک از عناصر سازنده شعر است، از نظر کمیت نیز قابل توجه است، به طوری که هر یک از منظومه‌های نظامی را می‌توان، حتی در زمینه یکی از عناصر اصلی شعر، موضوع کار تحقیقی نسبتاً گسترده‌ای قرار داد.

معانی شعر نظامی را، با اینکه موضوع اصلی منظومه‌های وی، داستان است، مقوله‌هایی از قبیل: حمد و ستایش خداوند، نعت پیامبر (ص) و بیان معراج آن حضرت؛ مناجات‌نامه‌ها و مسائل اخلاقی همچون: ستایش عدل، نکوهش ستم، تشویق به فراگیری دانش، مذمت بیخبری و غرور، همنشینی با نیکان، خدمت به خلق و مطالب بسیاری از این گونه و همچنین مسائلی مربوط به فرهنگ مردم و نیز توصیف‌های گوناگون از طبیعت، شخصیتها، حوادث و داستان و نظر شاعر درباره اموری همچون: بی‌اعتباری دنیا، عشق و عاشق راستین، ارزش خرد، مقام والای سخن و جز آن تشکیل می‌دهد. اما آنچه بیش از همه نظر گیر است، ستایشها، مناجاتها، سوگندها و مسائل دینی و اخلاقی است که در سراسر منظومه‌های نظامی به تناسبهای مختلف آمده است. این گونه مسائل خود موجب شده تا سخن شاعر توانای گنج در دلها نفوذ کند و از حیات جاوید برخوردار شود.

شعر نظامی، مثل شعر دیگر شاعران بزرگ ایران، هم شعر عوام است و هم شعر خواص: تا آنجا که سخن نظامی می‌تواند با مردم عادی که از سواد متوسطی برخوردارند ارتباط برقرار کند، شعر وی شعر عوام است. و این خصیصه خود ناشی از چند ویژگی است: یکی موضوع داستانی شعرهای نظامی است که سبب اقبال مردم به شعر اوست؛ این خصیصه قدرت نفوذ و انتشار شعر نظامی را حتی در میان مردم کم‌سواد نیز افزایش بخشیده است. ویژگی دیگر شعر نظامی که موجب گسترش و انتشار کلام او در میان مردم شده است، روانی و سادگی سخن وی در

بسیاری جاها از منظومه‌های اوست. این روانی و سادگی، هم ناشی از انتخاب وزنهای روان است و هم ناشی از زبان ساده و سلیس او در بخش اعظم از شعرهایش. این زبان، بخصوص در قسمتهایی که همسو و هماهنگ با عواطف و علائق شاعر است، چنان صمیمانه و عاری از پیرایه‌های لفظی و فضل‌نمایی می‌شود که حتی برای کودکان دبستانی نیز قابل درک است بی‌آنکه این سادگی از ارزش و ارجمندی و استواری کلام او بکاهد.

این سادگی و روانی و بی‌پیرایگی کلام نظامی، بخصوص وقتی سخن از مفاهیم اخلاقی در میان است در سراسر منظومه‌های او به چشم می‌خورد. گویی شاعر در پرداختن این اندرزه‌های منظوم، خطابش با مردم عادی است و به صرافت طبع دریافته است که راز زیبایی و سودمندی کلام وی، یکی هم، سخن گفتن به اقتضای حال مخاطب است. همین سادگی و روانی کلام را در سطح دیگری در مناجاتهای متعدد و بسیار صمیمانه و شورانگیز او می‌بینیم که از زبان خود او یا قهرمانان داستانهایش بیان شده است:

ای نام تو بهترین سرآغاز	بی نام تو نامه کی کنم باز
ای یاد تو مونس روانم	جز نام تو نیست بر زبانم
ای کارگشای هر چه هستند	نام تو کلید هر چه بستند...
ای مقصد همت بلندان	مقصود دل نیازمندان...
از ظلمت خود رهاییم ده	با نور خود آشناییم ده
از خرمن خویش ده زکاتم	منویس به این و آن براتم...
ره باز ده از ره قبولم	بر روضه تربت رسولم

شاید بتوان مدعی شد که بهترین مناجاتی که نظامی از زبان قهرمانانش بیان داشته، مناجات شیرین با یزدان پاک است که بسیار لطیف و شورانگیز و در عین حال ساده و روان است. از این رو ذکر چند بیت از آن در اینجا خالی از لطف نیست:

خداوند! شبم را روز گردان      چو روزم در جهان پیروز گردان

شبلی دارم سیاه از صبح نومید  
تویی یاری رس فریاد هر کس  
ندارم طاقت تیمار چندین  
به آب دیده طفلان محسروم  
به داور داور فریاد خواهان  
به دامن پاکی دین پرورانت  
به وردی کز نسو آموزی برآید  
به ریحان نثار اشک ریزان  
که رحمی بس دل پر خونم آور  
اگر هر موی من گردد زبانی  
هنوز از بی زبانی خفته باشم

در این شب و سپیدم کن چو خورشید...  
به فریاد من فریاد خوان رس  
اغثنی یا غیاث المستغیثین  
به سوز سینه پیران مظلوم  
به یارب یارب صاحب گناهان  
به صاحب ستری پیغمبرانت  
به آهی کز سر سوزی برآید  
به قرآن و چراغ صبح خیزان...  
وزین غرقاب غم بیرونم آور  
شود هر یک ترا تسبیح خوانی  
ز صد شکر ت یکی ناگفته باشم<sup>۲</sup>

در کنار این سخنان که چون جویباری نرمجوی و زمزمه گر در بستر شعرهای وی جاری است، در موارد بسیار نیز سخن نظامی مبهم و پیچیده و دشوار می شود. بخصوص وقتی که از عناصر گوناگون علمی از حکمت و فلسفه گرفته تا طب و نجوم و موسیقی در جهت تصویرسازی استفاده می کند. در این گونه موارد است که شعر نظامی از ایجاد ارتباط با مردم درمی ماند و شعر خواص می شود و مسئله ای می شود برای تحقیق و تأمل متخصصان تا بکوشند که گره های آن را بگشایند. به هر حال اگرچه شعر نظامی از این نظر گاه دیگر نه شعر مردم است و نه حتی شعر درخشان، اما این دو خصیصه رو به مرفقه سبب حیات شعر نظامی و مطرح بودن آن در طول قرون، هم در میان خواص و هم در میان عوام بوده است. در بین خیل مقلدان نظامی کسی را نمی توان یافت که چون او در ایجاد این همزیستی مسالمت آمیز بین ضدین کامیاب شده باشد.

نکته نظر گیر دیگر، در شعر نظامی، به خیالهای شاعرانه وی مربوط می شود. بدون تردید وی در میان شاعران فارسی زبان از نظر نیروی تخیل اگر بینظیر نباشد، کم نظیر است. در شعر او بخصوص هنگام توصیف جلوه های گوناگون

طبیعت و احوال روحی و جسمی قهرمانان داستانها و نیز توصیف معراج پیامبر (ص) تراکم تصویرهای شاعرانه و بدیع به اندازه‌ای است که در شعر کمتر شاعری مانند آن را سراغ داریم. نظامی می‌تواند موضوع و مضمون واحدی را هر بار به گونه‌ای تازه به تصویر کشد. در منظومه‌های او توصیفهای متعدد درباره معراج پیامبر (ص)، باغ، طلوع و غروب خورشید، شب، بهار و دیگر فصلها، صحنه‌های نبرد و نیز صفات و خصوصیات جسمانی شخصیتها و جز آن آمده است که هر بار این توصیفها را، با تصویری تازه می‌بینیم چنانکه مثلاً در وصف صبح می‌گوید: صبح چون خازن چین است که با ممدادان درج گوهرین شب را با قفل زرین خورشید می‌بندد. چون سپیده سرمی‌زند و سیاهی شب حرف ناامیدی می‌خواند، هزاران نرگس ستاره غروب می‌کنند تا گل زرد خورشید بر چمنزار آسمان برآید. آسمان جام یاقوتین خورشید را به گردش درمی‌آورد و خاک را با جرعه‌های نوریاقوت‌سان می‌کند. صبح زیار و درحالی که نارنج خورشید را در دست گرفته است می‌آید و ترنج ماه با حضور او چون زلیخا می‌شکند و رنگ می‌بازد:

چو برزد با ممدادان خازن چین      به درج گوهرین بر قفل زرین  
 برون آمد ز درج آن نقش چینی      شدن را کرده با خود نقش بینی<sup>۲</sup>

\*\*\*

سپیده دم چو دم برزد سپیدی      سیاهی خواند حرف ناامیدی  
 هزاران نرگس از چرخ جهانگرد      فروشد تا برآمد یک گل زرد<sup>۳</sup>

\*\*\*

فلک چون جام یاقوتین روان کرد      ز جرعه خاک را یاقوت‌سان کرده<sup>۵</sup>

\*\*\*

چو شاهنشاه صبح آمد بر او رنگ      سپاه روم زد بر لشکر زنگ  
 برآمد یوسفی نارنج در دست      ترنج مه زلیخا وار بشکست<sup>۶</sup>

علاوه بر اینها نمونه‌های متعدد دیگری نیز وجود دارد که حاکی از نیروی تخیل

شاعر است.

چنانکه از همین نمونه‌ها نیز پیداست، نظامی به نوعی از صور خیال که به «تشخیص» یا شخصیت‌بخشی شهرت دارد، توجه زیادی داشته است. این نوع از صور خیال که می‌توان استعارهٔ بالکنایه را در اصطلاح قدما نوع خاصی از آن شمرد، در شعر نظامی چه به صورت فشرده در ترکیبهای اضافی و چه به صورت گسترده همه جا حضور دارد. در توصیفهای نظامی از طبیعت، بیشتر از آنکه بر خصوصیات صوری و صفات غالب از رنگ و بوی و شکل هندسی اشیا تکیه شود، بر جانب‌بخشی به آنها تکیه می‌شود. و همین جانب‌بخشی است که طبیعت بیجان را در شعر او شور و حیات و حس و حرکت می‌بخشد؛ چنانکه در بیان و توصیف یکی از خلوت‌های خود، وقتی به باغی برده می‌شود، بسیار زیبا به توصیف آن باغ می‌پردازد که در ابیات متعددی از آن، این جانب‌بخشی را می‌بینیم:

سوسن یک روزه عیسی زبان	داده به صبح از کف موسی نشان
فاخته فریاد کنان صبحگاه	فباخته گون کرده فلک را به آه
باد نویسنده به دست امید	قصهٔ گل بر ورق مشک بید
گه به سلام سمن آمد بهار	گه به سپاس آمده گل پیش خار
لاله به آتشگه راز آمده	چون مغ هند و به نماز آمده
سایه سخن گوبه لب آفتاب	زنده شده ریگ به تسمیح آب
نی به شکر خنده برون آمده	زردهٔ گل نعل به خون آمده
چشمه در خشنده تر از چشم حور	تا برد از چشمهٔ خورشید نور
سبزه بر آن چشمه وضو ساخته	شکر وضو کرده و پرداخته... <sup>۷</sup>

بی‌گمان استفادهٔ گسترده از خیالهای مبتنی بر تشخیص یکی از رازهای زیبایی شعر نظامی است. این شخصیت‌بخشی تنها به طبیعت و عناصر آن ختم نمی‌شود بلکه مفاهیم انتزاعی نیز از این شخصیت‌انسانی برخوردار می‌شوند چنانکه: صلح در حالی که دورباش در چنگ گرفته است وارد میدان نبرد می‌شود تا دو گروه متخاصم را از یکدیگر دور کند:

صلح آمد دورباش در چنگ      تا از دو گروه دور شود جنگ<sup>۸</sup>

در منظومه‌های نظامی حضور انسان و طبیعت بیشتر از هر چیز دیگر احساس می‌شود و اغلب عناصر سازنده تصویر را انسان و اعضا و اعمال و صفات و عواطف وی یا طبیعت با تمام عناصر و جلوه‌های آن تشکیل می‌دهد.

نکته دیگر در شعر نظامی که خواننده بزودی متوجه آن می‌شود، کثرت ترکیبات زیبا و بدیعی است که خود از جمله مهمترین ویژگیهای زبان نظامی محسوب می‌شود. این ترکیبات هم شامل ترکیبات اسمی و کنایی قاموسی است و هم ترکیبات و عبارات کنایی و مجازی که شاعر با استفاده از نیروی تخیل و ظرفیت وسیع ترکیب‌پذیری زبان فارسی ساخته است. برخی از این ترکیبات از ترکیب دو اسم یا اسم و صفت ساخته شده است همچون: بیدار مغز، بیدار هوش، خوب سرآغاز، سیه‌کار و کج‌آهنگ. بعضی نیز از ترکیب اسم و ماده ماضی یا مضارع فعل ساخته شده و صفات فاعلی یا مفعولی مرکب به وجود آورده‌اند مانند: اثیرانگیز، افلاک‌شناس، برون‌خوان، پرورش‌آموز، سنگ‌فرسای، طرفگیر، جگرنافته، گلزار پرورد، واقعه‌رسیده و جز آنها.

نکته قابل توجه اینکه در بسیاری از ابیات منظومه‌های نظامی گاهی چندین ترکیب از این دست آمده است چنانکه در دو بیت زیر می‌بینیم:

همه پولادپوش و آهن‌خای کین کش و دیوبند و قلعه‌گشای<sup>۱</sup>

\*\*\*

دردی کش عشق و دردپیمای اندوه‌نشین و رنج‌فرسای<sup>۱</sup>  
بسیاری از ترکیباتی را که در اشعار نظامی مشاهده می‌کنیم، برای اولین بار به وسیله او ساخته و پرداخته شده است. و اگر استفاده صحیح از زبان و گسترش ترکیبات رسا و زیبا را یکی از تواناییهای شاعر بدانیم، نظامی را از این نظرگاه باید یکی از تواناترین و متعهدترین شاعران فارسی زبان شمرد.

نکته برجسته دیگر در شعر نظامی توجه او به «اغراق» است. سخن او در توصیف قهرمانان داستانهایش، خواه این وصف مربوط به خصوصیات صوری و خواه مربوط به خصوصیات و احوال روحی آنان باشد، همواره از طریق اغراق از

واقعیت فاصله می‌گیرد و به ورای واقعیت راه می‌یابد. اینکه موضوع سخن چیست چندان مهم نیست؛ موضوع خواه عشق مجنون باشد خواه زیبایی شیرین و لیلی خواه اندوه فرهاد و یا شجاعت و جنگاوری اسکندر و یا وصف باغ و طبیعت، همه به گونه‌ای بیان می‌شود که گویی خصیصه غالب خود را در اوج کمال دارد. و در همه جا صمیمیت و همدمی و دمسازی نظامی با موضوع و زبان منسجم و استوار او، مانع از لغزیدن این اغراقها در دام ابتذال می‌شود. همین لحن و طبع حماسی نظامی سبب شده است که قهرمانان او در داشتن صفات و حالات خاص، مثال و نمونه شوند: شیرین مثال زیبایی است، مجنون مثال عاشقی و پایداری و وفاداری در عشق و لیلی مثال معشوق و عشق آن دو مثال عشق.

وصف زیباییهای صوری شیرین در ادب فارسی مشهورتر از آن است که احتیاج به نقل داشته باشد. اما لیلی هم وقتی وصف می‌شود چنان است که گویی در زیبایی نظیر ندارد. او سردفتر آیت نیکویی است و شاهنشاه ملک خوبرویی. جمال هفت فلک را پرگار است، چهره‌اش مایه رشک ماه آسمانی است و قامتش مایه رنج سر و بوستانی. محراب نماز بت پرستان و میراث‌ستان ماه و خورشید است. پرندپوشان را پیرایه‌گر است و هزار مجنون را زنجیر. گل باغ دلفروزی است که به غمزه‌ای خلقی را می‌سوزاند و آهوی چشم نافه‌دارش شکارگر آهوان است و با این همه سخنش چنان شیرین و روان و نرم‌پوی است که آب بر لفظ چو آب او از حرکت باز می‌ماند و به خواب می‌رود:

شیرین سخنی که چون سخن گفت بر لفظ چو آبش آب می‌خفت  
مجنون نیز چنان وصف می‌شود که گویی خاتم عاشقان پاکباز و دردکشان راه عشق  
است:

سلطان سریر صبح خیزان	سرخیل سپاه اشک ریزان
متواری راه دل‌نوازی	زنجیری کوی عشق‌بازی...
کیخسرو بی‌کلاه و بی‌تخت	دل خوش کن صد هزار بی‌رخت
اقطاع ده سپاه موران	اورنگ نشین پشت گوران...



مجنون غریب دلشکسته      دریای زجوش نانشسته  
 نکته دیگری که در شعر نظامی شایان تذکر است، دقت ناشی از ذوق و هوشمندی وی در هماهنگ کردن عناصر صورت شعر با اندیشه و عاطفه یا به طور کلی موضوع و معنی سخن است. رعایت این نکته دقیق و ظریف را که بسیاری از شاعران از درک آن غافل بوده‌اند، در منظومه‌های نظامی بروشنی می‌بینیم و این وحدت و هماهنگی میان صورت و محتوای شعر که خودیکی از عوامل ایجاد زیبایی و هنر است، از جمله امتیازات شعر نظامی و از انگیزه‌های جذابیت سخن اوست. این نکته را بخصوص به صورتی واضح و روشن در انتخاب عناصر تصویر می‌توان دید؛ چنانکه وقتی موضوع مورد وصف میدان کارزار است، وی از عناصری همچون: غول سیاه، صور اسرافیل، روزرستاخیز، به جوش آمدن مغز جهان و چیزهایی از این نوع استفاده می‌کند و یا آنجا که سخن از بهرام گور است که در یمن به بزم و شکار مشغول است، به سبب ارتباط ستاره سهیل با یمن، بهرام را به سهیل تابنده مانند می‌کند:

به شکار و به می‌شتابنده      در یمن چون سهیل تابنده  
 در جایی از منظومه هفت‌پیکر مادیان‌گوری در شکارگاه نظر بهرام را به خود جلب می‌کند، بهرام در پی او می‌رود تا سرانجام به غاری می‌رسد که جایگاه ازدهایی مخوف است. نظامی در توصیف آن گورخر که گویی مأموری است الهی که باید راهنمای بهرام برای کشتن ازدها باشد، عناصری را به کار می‌برد که زبندۀ چنین مأموری است:

تازه‌رویی گشاده‌پیشانی	پیکری چون خیال روحانی
شکم اندوده‌ای به شیر و شکر	پشت مالیده‌ای چو شوسه زر
خال بر خال از سرین تا سم... <sup>۱۲</sup>	خط مشکین کشیده سر تا دم

اما وقتی از ازدها که مظهر پلیدی است سخن می‌گوید، از عناصری استفاده می‌کند تا زشتی آن را هرچه بهتر به تصویر کشد:

بر شکار افکنی بسیج شده	کوهی از قیر پیچ پیچ شده
------------------------	-------------------------

آتشی چون سیاه دود به رنگ      کسورد سربرون زدود آهنگ  
 چون درختی در او نه بار و نه برگ      مالک دوزخ و میانجی مرگ  
 دهنی چون دهانه غاری      جز هلاکش نه در جهان کاری<sup>۱۳</sup>

این رعایت تناسب را در توصیف صحنه‌ها و شخصیتها به اقتضای مقام و موضوع یا شخصیت متکلم نیز همواره می‌بینیم؛ چنانکه در داستان لیلی و مجنون، آنگاه که لیلی به تماشای بوستان می‌رود، نظامی ضمن توصیف باغ و بوستان از جمله این ابیات را می‌آورد:

هر فاخته بر سر چناری      در زمزمه حدیث یاری  
 بلبل ز درخت سرکشیده      مجنون صفت آه بر کشیده  
 گل چون رخ لیلی از عماری      بیرون زده سر به تاجداری<sup>۱۴</sup>

وقتی فرهاد کوهکن جویی را در دل سنگهای کوه ایجاد می‌کند تا از طریق آن شیر گوسفندان به قصر شیرین رود، تصویر شیرین را مخاطب قرار داده و او را این‌گونه سوگند می‌دهد:

بدان شیری که اول مادرت داد      که چون از جوی من شیر خوری شاد  
 کنی یادم به شیر شکرآلود      که دارد تشنه را شیر و شکر سود<sup>۱۵</sup>

اما وقتی خسرو که پادشاه است سوگند می‌خورد، همه سوگندهایش به اشیا و عناصری است که او در مقام سلطانی غرق در ناز و نعمت با آنها سروکار دارد. عناصر تصویرساز سوگندهای خسرو چیزهایی از قبیل «بانگ زیور»، «خلخال»، «عنبر»، «تخته عاج»، «لؤلؤ» و جز آن است:

به بانگ زیورش کز شور خلخال      در آرد مرده صدساله را حال  
 به مروارید دیباهای مهدش      به مروارید شیرین کار شهدش  
 به عنبر سودنش بر گوشه تاج      به عقد آمودنش بر تخته عاج  
 بدان سی و دو دانه لؤلؤ تر      که دارد قفلی از یاقوت بر در...<sup>۱۶</sup>

این تناسبها به هر حال هوشیاری و دقت نظر و آشنایی نظامی را به کارش می‌نماید و همدمی و همسازی وی را با موضوعی که درباره آن سخن می‌گوید و نیز

شخصیتهایی که خود در غم و شادی آنان شریک است، نشان می‌دهد. نمونه‌ای دیگر از این تناسب را در آغاز منظومه خسرو و شیرین می‌توان دید. شاعر می‌خواهد از همان ابتدا خواننده را متوجه این مطلب کند که با یک داستان عاشقانه روبروست. از این رو از عشق و وجود آن در دل تمام ذرات عالم سخن گفته است که چند بیت از آن را به عنوان حسن ختام در اینجا نقل می‌کنیم:

مراکز عشق به ناید شعاری	مباداتازیم جز عشق کاری
فلک جز عشق محرابی ندارد	جهان بی خاک عشق آبی ندارد
غلام عشق شو کاندیشه اینست	همه صاحب‌دلان را پیشه اینست
ز سوز عشق خوشتر در جهان چیست	که بی او گل نخندید ابر نگریست
طبايع جز کشش کاری ندانند	حکیمان این کشش را عشق خوانند <sup>۱۷</sup>

**\* پی نوشتها:**

۱. الیاس بن یوسف نظامی، لیلی و مجنون، تصحیح حسن وحید دستگردی، (علمی) صص ۲-۸.
۲. خسرو و شیرین، تصحیح حسن وحید دستگردی، (علمی)، ۲۹۲-۲۹۶.
۳. همان کتاب، ص ۷۳.
۴. همان کتاب، ص ۷۷.
۵. همان کتاب، ص ۱۵۴.
۶. همان کتاب، ص ۲۱۷.
۷. مخزن الاسرار، تصحیح حسن وحید دستگردی، (علمی)، صص ۵۵-۵۷.
۸. لیلی و مجنون، ص ۱۱۴.
۹. هفت‌پیکر، تصحیح وحید دستگردی، (علمی)، ص ۸۴.
۱۰. لیلی و مجنون، ص ۲۲۰.
۱۱. لیلی و مجنون، صص ۶۵-۶۶.
۱۲. هفت‌پیکر، صص ۷۲-۷۳.

۱۳. همان کتاب، ص ۷۴.  
۱۴. لیلی و مجنون، ص ۹۷.  
۱۵. خسرو و شیرین، ص ۲۴۲.  
۱۶. همان کتاب، صص ۳۶۷-۳۶۹.  
۱۷. همان کتاب، صص ۲۳ و ۲۴.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی